



دولت دینی دشمن آشتی ناپذیر برابری زن و مرد

۸ مارس، روز جهانی زن، سمبل مبارزه زنان ستم‌دیده سراسر جهان برای رهایی از قید ستم، تبعیض و نابرابری فرا رسیده است.
۸ مارس از بطن مبارزه‌ای برخاست که زنان کارگر و سوسیالیست آمریکایی پرچم آن را در مبارزه برای دستمزد برابر و کسب حق رأی، به اهتزاز درآوردند. این مبارزه را زنان اروپایی پی گرفتند و به نشانه همبستگی با مبارزات زنان آمریکایی، در دومین کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست ۱۹۱۰، به ابتکار کمونیست برجسته آلمانی، کلارا زتکین، ۸ مارس روز جهانی زن اعلام شد.
این اقدام، یک اعلام همبستگی صوری بر روی کاغذ نبود. بلکه اعلان جنگ به بورژوازی جهانی در عرصه دیگری بود که پشتوانه آن، مبارزه میلیون‌ها کارگر متشکل در انترناسیونال سوسیالیست بود. این مبارزه مشترک زنان و مردان کارگر، تمام کشورهای اروپایی را فراگرفت و جنبش رهایی‌بخش زنان را به جنبشی جهانی تبدیل نمود.
در صفحه ۳

اتحاد عمل‌ها و جنبش مبارزه برای افزایش حد اقل دستمزد به بالای خط فقر را تقویت کنیم

در صفحه ۵

طرح "آشتی ملی"، اهداف و واکنش‌ها نسبت به آن

"اصلاح طلبان" اولین کسی بود که با ذوق زدگی به حمایت از این پیشنهاد برخاست. او طی مصاحبه‌ای با خبرگزاری ایلنا، ضمن توضیحات بیشتری در مورد پیشنهاد خاتمی گفت: "آشتی ملی، یعنی احیای همان شعار همه با هم ابتدای انقلاب و زنده کردن شعار ایران برای ایرانیان عصر اصلاحات". در جبهه مخالف، صادق لاریجانی رئیس قوه قضاییه، یک روز بعد در پاسخ به سؤال ایلنا ضمن رد پیشنهاد خاتمی گفت: "آشتی ملی زمانی معنا دارد که در اصول اساسی اختلاف داشته باشیم، که

در صفحه ۷

روز ۱۹ بهمن محمد خاتمی رئیس‌جمهور پیشین ایران در دیدار با "جمعی از ایثارگران، جانبازان و آزادگان" از ضرورت "آشتی ملی" در میان نیروهای درون نظام سخن گفت. او در این دیدار ضمن اشاره به تهدیدهای دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا علیه جمهوری اسلامی گفت: "معتقدم الان بهترین موقعیتی است که می‌توان فضای آشتی ملی را در کشور حکم فرما کرد".
پیشنهاد خاتمی از همان ساعت‌های اولیه انتشار بیرونی آن، واکنش‌های متفاوت و بعضاً متضادی را در درون نیروهای هیئت حاکمه ایران برانگیخت. تاج زاده معاون سیاسی وزارت کشور دوران خاتمی و از نیروهای شاخص

اعتراضات اهواز و نطفه‌های اعتلایی نوین

حوادث اخیر خوزستان به عیان بی‌حقوقی گسترده‌ی توده‌هایی را به تصویر کشید که از فقر و بیکاری به فریاد آمده‌اند، مردمی که از داشتن هوایی برای تنفس، آبی برای نوشیدن و برق این بدیهی‌ترین نیاز بشری در قرن بیست‌ویکم محروم شدند، مردمی که از دولتی فاسد به ستوه آمده‌اند، دولتی که به جای پاسخگویی به خواست‌های برحق مردم، روزی به تزویر و ریا و روزی به تهدید و سرکوب پناه می‌برد.
جدا از نوع برخورد دولت به معضلات زیست محیطی، بی‌تفاوتی به آن، و نتایج وخیمی که این سیاست برای توده‌های مردم به بار آورده، حوادث اخیر خوزستان و اعتراضات و تظاهرات توده‌ای در اهواز جنبه‌ی مهم دیگری دارد که در این مقاله تلاش ما بر آن است تا به این جنبه از موضوع بپردازیم.

فقر، بیکاری، نبود آزادی‌های سیاسی و ناهنجاری‌های گسترده‌ی اجتماعی، به نارضایتی شدید اکثریت بسیار بزرگی از جامعه منجر شده است. به نوعی که جدا از کارگران و زحمتکشان، بخش‌هایی از اقلیت‌های جامعه نیز از شرایط موجود به شدت ناراضی هستند. جدا از نارضایتی سیاسی، در اثر شرایط وخیم اقتصادی مدام بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی میانه به زیر خط فقر رانده شده و این بخش در جامعه مدام کوچک‌تر می‌شود. خطر سقوط به زیر خط فقر یکی از ریشه‌های مهم نارضایتی خرده‌بورژوازی متوسط در شرایط کنونی است. نارضایتی حتی در عرصه‌هایی خاص، خرده‌بورژوازی مرفه و بخش‌هایی از بورژوازی را نیز در برمی‌گیرد. اما این افشار که در برابر انقلاب قرار داشته و از آن به شدت هراسان هستند، از سویی با بهره‌گیری از نارضایتی گسترده در جامعه، به‌دنبال تغییراتی در موازنه‌ی قدرت به نفع خود هستند و از سوی دیگر همواره مراقب این موضوع هستند که میداد

در صفحه ۲

یادداشت‌های سیاسی

بن‌بست سیاست‌های توسعه طلبانه‌ی جمهوری اسلامی

در صفحه ۱۲

از رژه‌ی مستشاران نظامی تا رژه‌ی فمینیست‌های بورژوا

در صفحه ۱۰

اطلاعیه

دولت جمهوری اسلامی
گوشی برای شنیدن
صدای مردم
خوزستان ندارد

در صفحه ۹

اعتراضات اهواز و نطفه‌های اعتلایی نوین

نارضایتی و خشم مردم دامن آن‌ها و با کل حاکمیت را بگیرد. از این رو گاه در ظاهر و در مقاطعی خود را طرفدار اعتراضات و خواست‌های مردم نشان می‌دهند و گاه با سکوت از کنار افتضاحاتی که نتیجه‌ی سیاست‌های عناصر مطلوب‌شان در درون حاکمیت بوده، گذشته و یا با نشان دادن آدرس غلط سعی در برانته خود دارند. اعتراضات اخیر توده‌ای در اهواز یک نمونه‌ی روشن از روش برخورد یک جناح از هیأت حاکمه است که در طول چندسال اخیر همه‌ی فجایع کنونی جامعه را به دوران ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد نسبت می‌دهند، انگار که پیش از آن ایران بهشت بوده است!!!

بهرگیری از نارضایتی توده‌ها، در حالی که جناح "اصلاح طلبان" در کنار "اصولگرایان میان‌رو" کابینه و مجلس را در اختیار گرفته‌اند، توسط دیگر جناح بورژوازی حاکم یعنی "اصولگرا"ها نیز مورد توجه قرار گرفته، به‌نوعی که در جریان‌ات اخیر حتی امام جمعه اهواز از مردم می‌خواهد که به کابینه‌ی روحانی بابت این وضعیت یعنی هجوم ریزگردها و قطع آب و برق اعتراض کنند. نیروی انتظامی نیز که در همان روزها در شادگان - در فاصله‌ی ۱۰۰ کیلومتری اهواز - به روی جوانان معترض آتش گشوده و موجب جان باختن دو نفر شده بود، در اهواز اما تا چند روز هیچ واکنشی به اعتراضات از خود نشان نداد.

واقعیت این است که استان خوزستان به رغم جلگه‌هایش و به رغم این‌که اصلی‌ترین منابع نفت ایران در این استان قرار دارد، یکی از فقیرترین استان‌های کشور نیز است. نرخ بیکاری در این استان از بالاترین نرخ‌های بیکاری در کل کشور است. استان خوزستان چهارمین استان کشور از نظر تعداد کودکی‌ست که از تحصیل بازمانده‌اند. با گذشت نزدیک به سی سال از پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق، هنوز خوزستان آثار ویرانی‌های جنگ را بر پیشانی دارد. شهرهایی چون خرمشهر و آبادان هیچ نشانی از دوران پُر رونق قبل از جنگ با خود ندارند. به دلیل موقعیت حساس خوزستان برای رژیم اسلامی، سرکوب و نقض آزادی‌های سیاسی و حقوق فردی در این استان همواره به صورت گسترده اعمال شده است. حادثه‌ی روزهای اخیر در "شادگان" یک نمونه‌ی آن است. تعداد زندانیان سیاسی و زندانیان سیاسی که در سال‌های اخیر اعدام شده‌اند در این استان نسبت به سایر مناطق بسیار بالاست. خوزستان، کردستان و بلوچستان از جمله استان‌هایی هستند که از این نظر بیش از دیگر مناطق کشور تحت فشارهای سیاسی بوده‌اند. جدا از نقض حقوق مردم عرب، یکی دیگر از سیاست‌های کثیف حکومت دامن زدن به اختلافات قومی و ملی بوده است برای نمونه دامن زدن به اختلافات بین عرب‌ها با بختیاری‌ها و یا دیگر اقوام فارس.

فقر، بیکاری و نارضایتی همان‌طور که گفته شد تنها در خوزستان نیست، اما مجموع شرایطی که خوزستان با آن روبروست باعث شد تا با موج جدید ریزگردها که در روزهایی با قطعی آب و برق نیز همراه شد، فشار بر روی توده‌ها سرریز شده و موجی از نارضایتی و اعتراض شهر اهواز را در

برگیرد. در گذشته نیز بارها شاهد اعتراضاتی در اهواز در این رابطه بودیم. اما ویژگی این دوره از اعتراضات، تداوم، توده‌ای شدن و شعارهایی بود که علیه فقر، بیکاری و حاکمیت داده شد. البته توده‌ای شدن به این مفهوم که از بخش‌های گوناگون جامعه در این اعتراضات شرکت داشتند. نه لزوماً از طبقه کارگر بودند و نه از دانشجویان و یا زنان. از اقشار گوناگون جامعه در این اعتراضات شرکت داشتند. این نکته حائز اهمیت بسیار است که در شهر اهواز به رغم سرکوب و خفقان شدیدی که این سال‌ها بر شهر حاکم بوده است، هر روز هزاران نفر دست به اعتراض زدند.

حال اگر این اعتراضات را در کنار اعتراضات اخیر کارگری بگذاریم می‌توان به این نتیجه رسید که تغییراتی در روحیه مبارزاتی توده‌ها شکل گرفته است. برای مثال اعتراضات اخیر کارگران تا حدودی متفاوت از اعتراضات گذشته می‌باشد. جدا از افزایش اعتراضات کارگری از نظر عددی، در ماه‌های اخیر شاهد اعتراضاتی طولانی مدت بودیم، اعتصابات که بیش از یک ماه طول کشیدند. دیگر آن‌که کارگران به اعتصاب اکتفا نکرده بلکه با تظاهرات در سطح شهر، توجه سایر اقشار جامعه را به خود جلب کردند. نکته بعدی شعارها و مطالبات کارگران است، کارگران در شعارها و مطالبات خود به شکلی آشکار نقش حاکمیت و دستگاه سرکوب آن را در شکل‌گیری و بقای شرایط کنونی افشا و در واقع دولت را به محاکمه کشیدند. شرایط آن‌چنان حاد شده است که حتی مقامات حکومتی نیز بارها به این موضوع اعتراف کرده‌اند. سخنان پوردرستان جانشین فرمانده ارتش در روز ۲۱ بهمن آشکارترین اعتراف به این موضوع بود. وی گفت: "دشمنان جمهوری اسلامی قصد دارند با فشار اقتصادی مردم ایران را به خیابان‌ها کشانند و آن‌ها را علیه نظام بشورانند." اگر خامنه‌ای هم در روز ۲۷ بهمن با اشاره به نابسامانی‌ها و فشارهای اقتصادی از تلاش "دشمن برای مایوس کردن مردم" سخن گفته و با تاکید بر اهمیت مسأله اقتصادی، این‌بار برخلاف همیشه و به جای مسائل فرهنگی و نظامی می‌گوید: "اکنون مسائل اقتصادی در اولویت است" دقیقاً اشاره به همین مسأله دارد. و یا اگر موحدی کرمانی می‌گوید: "برخی از مردم به دلیل نیازهای شدید اقتصادی از مذهب خود دست برداشته‌اند" به زبانی دیگر همین نارضایتی از جمهوری اسلامی در میان توده‌های فقیر جامعه که اکثریت بسیار بزرگی از جمعیت کشور را شامل می‌شوند، بیان می‌کند.

همین ترس حاکمیت از گسترش اعتراضات توده‌ای است که می‌تواند ما را به درک درستی از عملکرد نیروهای وابسته به جناح "اصولگرا" از چرایی حمایت‌های اولیه تا سکوت و حتی ممانعت از ادامه‌ی اعتراضات برساند. اگر نیروی انتظامی بعد از چند روز هر گونه تظاهرات و تجمع را در اهواز ممنوع اعلام می‌کند دقیقاً به دلیل ترس بود که از فراگیرتر شدن اعتراضات در حاکمیت بوجود آمد. در ابتدا نیروی انتظامی هماهنگ با اصولگرایان سعی بر آن داشت که این تظاهرات را به عاملی برای فشار بر کابینه‌ی روحانی تبدیل کند، همچون خبرگزاری‌های فارس و تسنیم وابسته به سپاه پاسداران که به شکلی حساب شده و در محدوده‌ی تظاهرات اهواز را انعکاس می‌دادند. اما در روزهای بعد، آن‌ها نیز از ترس گسترش اعتراضات در اهواز و حتی گسترش آن به شهرها و استان‌های دیگر، مانند رسانه‌های وابسته به اصلاح‌طلبان از انعکاس اعتراضات مردم خودداری کردند.

اما اعتراضات اخیر نشانه‌ی چیست؟ اعتراضات اخیر از تظاهرات روزانه در اهواز تا اعتصابات روبه‌شد کارگری نشانه‌ی نطفه‌های اولیه‌ی اعتلایی جدیدی در جنبش انقلابی است که مجموعه‌ی شرایط و تضاد های اجتماعی از جمله تضادهای درونی حاکمیت امکان بروز آن را فراهم کرده است. ما در این حرکت‌ها شاهدیم که گروه‌های بیشتری از جامعه به صحنه‌ی مبارزه و اعتراض کشیده می‌شوند. ما شاهد آمادگی بیشتر توده‌ها برای مبارزه و اعتراض به نظم موجود هستیم. ما شاهد بسط و گسترش اعتراضات کارگری و اعتلا در این جنبش هستیم. بی‌هیچ تردیدی باید گفت که اعتراضات اخیر توده‌ای در اهواز با آن شرایط ویژه امنیتی و اعتصابات کارگری، نشانه‌هایی واضح از خواست توده‌ها و کل طبقه کارگر در سرتاسر کشور برای تغییر نظم موجود را در خود دارند.

اما ممکن است این سوال مطرح شود که اگر این‌گونه است، چرا از جمعیت یک میلیون و نیمه اهواز تنها درصد کوچکی در این تظاهرات حضور داشتند؟! واقعیت این است که در کشورهایی چون ایران با حاکمیتی که بقای‌اش به اعمال دیکتاتوری عریان وابسته است و احزاب غیردولتی که وابسته به همان رژیم دیکتاتور نباشند حضور ندارند، امکان شکل‌گیری تظاهرات گسترده‌ی توده‌ای با حضور چندصد هزار نفر در آغاز و پیش از اعتلای انقلابی وجود ندارد. در این کشورها تنها در دوران اعتلایی انقلابی‌ست که ما شاهد حضور گسترده‌ی مردم در خیابان‌ها و حمایت‌های میلیونی آن‌ها از یکدیگر خواهیم بود. در این کشورها اما گذار به اعتلای انقلابی شرایطی را می‌طلبد و فراهم شدن این شرایط غالباً در حرکت‌هایی قابل رویت هستند که هر چند ممکن است بطنی به‌نظر آیند اما بیانگر رشد میزان آمادگی توده‌ها برای عمل انقلابی هستند. در این کشورها شرط لازم برای اعتلای انقلابی نارضایتی عمیق توده‌ها از نظم موجود است، اما این کافی نیست. از قوه به فعل در آمدن این نارضایتی و در واقع تبدیل شدن این نارضایتی به بستری عملی برای تحقق انقلاب، مستلزم زمینه‌هایی‌ست.

آمادگی توده‌ها برای فداکاری که با ریزش ترس از سرکوب ملازم است و وارد شدن به عرصه‌ی عمل که در اعتراضات توده‌ای و اعتصابات اخیر نشانه‌هایی از آن را می‌توان دید، بیان‌گر نطفه‌های رشد آمادگی ذهنی توده‌ها برای از قوه به فعل در آوردن نارضایتی خود از نظم موجود است. این نشانه‌های برآمده در جنبش است که می‌تواند در تداوم و گسترش خود به یک اعتلای انقلابی فرا رود. اگرچه این به این مفهوم نیست که لزوماً هر برآمدی در جنبش انقلابی می‌تواند به یک اعتلای انقلابی منجر گردد. اما این نیز واقعیتی‌ست که در کشورهایی چون ایران، گذر به یک اعتلای انقلابی اغلب با رشد کمی جنبش اعتراضی علیه نظم موجود آغاز می‌شود که خود بیانگر میزان آمادگی و مشارکت توده‌ها می‌باشد و تظاهرات توده‌ای همچون اعتراضات اهواز نشانه‌ای از شکل‌گیری نطفه‌های آن در محدوده‌ی‌ست.

اگر در روزهای گذشته در کشوری مانند رومانی به خاطر یک تصمیم رژیم حاکم، پانصد هزار نفر به خیابان‌ها ریخته و دولت را وادار به عقب‌نشینی می‌کنند، به دلیل آن است که شرایط رومانی با ایران بسیار متفاوت است. در این کشور احزاب مختلف و البته قدرتمندی وجود دارند که قدرت بسیج توده‌ای را دارند و بر بستر دموکراسی بورژوازی موجود و

دولت دینی دشمن آشتی‌ناپذیر برابری زن و مرد

آنچه که تا به امروز زنان جهان در مبارزه برای برانداختن تبعیض، ستم و نابرابری کسب کرده‌اند، در ادامه همین مبارزه بوده است.

در ایران نیز از اوایل قرن بیستم، پس از انقلاب سوسیالیستی در روسیه و تشکیل حزب کمونیست در ایران است که جنبش برابری‌طلبانه زنان شکل می‌گیرد و به‌ویژه پس از تسلط شیوه تولید سرمایه‌داری و نیازهای این شیوه تولید تا استقرار رژیم جمهوری اسلامی، به دست‌آوردهای قابل‌ملاحظه‌ای نیز در عرصه حقوقی نائل می‌آید. اما این دست‌آوردها پایدار نمی‌مانند و با شکست انقلاب ایران و استقرار دولت دینی یک عقب‌گرد رخ می‌دهد که دست‌آوردهای پیشین نیز پایمال می‌شوند.

این‌که چرا لطمه‌ای که شکست این انقلاب به زنان وارد می‌آورد، چنان سنگین است که آنچه را در طول چندین دهه به دست آورده بودند، از دست می‌دهند، به استقرار دولتی دینی در ایران بازمی‌گردد که از اساس به‌حساب باورهای خرافاتی دینی‌اش، برابری زن و مرد را نفی می‌کند و زن را برده‌ای تابع و زیردست مرد می‌داند.

رژیم جمهوری اسلامی، یک دولت دینی اسلامی شیعه مسلک است که وظیفه خود را پاسداری از نظم سرمایه‌داری از طریق تلفیق آشکار دین و دولت قرار داده است. این بدان معناست که به لحاظ خصلت مذهبی‌اش، از همان آغاز تلاش نمود، احکام و فرامین قرون‌وسطایی مذهبی را به مرحله عمل و اجرا درآورد و از طریق وضع قوانین جدید شکلی رسمی و قانونی به آنها بدهد. این گفته بدان معنا نیست که گویا در دوران رژیم سلطنتی رابطه‌ای میان دین و دولت نبود و قوانین و مقررات حاکم در جامعه ایران ربطی به دین نداشت.

تفاوت در این است که در رژیم سلطنتی پیوند دین و دولت پوشیده بود. دستگاه روحانیت مستقیماً مقامات و ارگان‌های دولتی را در اختیار نداشت، اما با برخورداری از حمایت و پشتیبانی رژیم سلطنتی و طبقه حاکم، نقش و نفوذ خود را غیرمستقیم، اعمال می‌کرد. در رژیم سلطنتی، دین اسلام به‌عنوان دین رسمی کشور پذیرفته شده بود. پذیرش این دین رسمی به این معنا بود که در اداره امور کشور و ارگان‌های آن می‌بایستی موازین اسلامی رعایت شود. تمام قوانینی که تصویب و اجرا می‌شد، نه‌فقط می‌بایستی با احکام و مقررات اسلامی تناقضی نداشته باشند بلکه تبعیض و نابرابری نسبت به زن را منعکس سازند. در ماده‌ها و بندهای متعددی از قوانین مدنی و جزایی دوران رژیم شاه بازتاب این احکام ارتجاعی اسلامی که زن نصف مرد است و در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار دارد به‌وضوح دیده می‌شد. حتی قضاتی که در دانشکده حقوق تعلیم می‌دیدند، می‌بایستی برخی دروس خود را از تعدادی آخوند مرتجع فراگیرند، تا بتوانند احکام خود را به‌حساب ضوابط اسلامی صادر کنند. شاه یک مرتجع اسلام‌گرا بود که همواره به پاپوس امامان می‌رفت و آن‌ها را در خواب می‌دید که نجات‌دهنده تاج و تختش هستند. دختر او هم به‌حساب عقاید و باورهای خرافی اسلامی‌اش

نمی‌توانست جانشین او گردد و نیاز به فرزند ذکور داشت. اما رژیم سلطنتی پس از رفرم‌های دهه چهل تلاش نمود که بنا به نیازهای تولید سرمایه‌داری و نیز کسب وجهه جهانی، در محدوده‌ای موانع را از سر راه زنان بردارد و از همین‌جا بود که با گروهی از مرتجعین دستگاه روحانیت به رهبری خمینی تضاد و درگیری پیدا کرد، اما به‌هرحال، روابط او با این دستگاه و سران آن حسنه باقی ماند.

جمهوری اسلامی که تحت رهبری خمینی تشکیل گردید، اما همین محدوده انعطاف را هم قبول نداشت. دولت دینی را عرصه فرمانروایی و حاکمیت خدا بر روی زمین و ولی‌فقیه را نماینده و جانشین خدا و پیامبر اعلام کرد که می‌بایستی فرامین و احکام الهی را تماماً به مرحله اجرا بگذارد. وقتی‌که یک دولت، دینی اسلامی باشد، تفاوتی هم نمی‌کند که نام آن دولت عربستان سعودی، امارات متحده، طالبان، دولت اسلامی شام و عراق (داعش)، یا جمهوری اسلامی باشد، باید تا جایی که به مسئله زنان مربوط می‌گردد، بر طبق آیات قرآنی و موازین اسلامی برابری زن و مرد را از اساس نفی کند. می‌دانیم که در قرآن به‌دفعات بر این نابرابری، برتری مرد و تبعیت و فرودستی زن، تأکید شده است.

ازجمله در سوره النساء آیه ۳۴ آمده است: مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (ازنظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند. و زنان صالح، زانی هستند که متواضع‌اند، و در غیاب (همسر خود)، اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند. و (اما) آن دسته از زنان را

که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! (و اگر مؤثر واقع نشد،) در بستر از آن‌ها دوری نمایید! و (اگر هیچ راهی جز شدت عمل، برای وادار کردن آن‌ها به انجام وظایفشان نبوده،) آن‌ها را تنبیه کنید!"

در سوره البقره، آیه ۲۲۸ گفته می‌شود: برای زنان "همانند وظایفی که بر دوش آن‌هاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده‌شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است." نفی برابری زن و مرد در آیات دیگری از قرآن در مورد ارث و شهادت نیز به‌وضوح آشکار است. در سوره النساء آیه ۱۱ آمده است: "خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به‌اندازه سهم دو دختر باشد؛" و آیه ۱۷۶ می‌گوید: "اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به‌جا گذاشته، از او (ارث) می‌برد؛ و (اگر خواهری از دنیا برود، وارث او یک برادر باشد)، او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد." در آیه ۲۸۲ سوره البقره، بر سر مسئله شهادت زن و مرد گفته می‌شود: "و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید! (و این دو

زن، باید باهم شاهد قرار گیرند،) تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند."

در قرآن چندهمسری نیز مجاز اعلام‌شده و در آیه ۳، سوره النساء آمده است که یک مرد می‌تواند چهار زن رسمی داشته باشد "و اگر می‌ترسید که (بهنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم‌پوشی کنید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می‌ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید، و یا از زانی که مالک آن‌هاست استفاده کنید، این کار، از ظلم و ستم بهتر جلوگیری می‌کند."

و البته حساب زانی که در جنگ به اسارت گرفته‌شده و غنائم جنگی محسوب می‌شدند جدا است. بر طبق آیه ۲۴ سوره النساء

و زنان شوهردار (بر شما حرام است؛) مگر آن‌ها را که (از راه اسارت) مالک شده‌اید؛ (زیرا اسارت آن‌ها در حکم طلاق است؛"

این‌ها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته است. " یعنی دقیقاً همان کاری را که امروز داعش می‌کند و زنان اسیر را به‌عنوان غنائم جنگی حتی در بازار برده‌فروشی به فروش می‌رساند.

یا آیه ۳۳ و ۵۹ سوره الاحزاب که از زنان می‌خواهد "در خانه‌های خود بمانید" و جلیبایها [= روسری‌های بلند] خود را بر خویش فروافکنند" همگی حاکی از نگرشی تحقیرآمیز به زن و تبعیت و فرودستی زن‌اند.

دولت دینی اسلامی که در ایران بر سر کار آمد، برای عملی ساختن کامل این احکام و فرامین قرون‌وسطایی اقدام نمود و به آن‌ها شکل قوانین رسمی کشوری داد. نتیجه آن مسلوب‌الحق شدن تام و تمام زنان و تبدیل‌شدن آن‌ها به انسانی فرودست و کاملاً تابع مرد بود.

قوانین رسمی جمهوری اسلامی چیزی را پوشیده و پنهان نگذاشته که هیچ برابری میان زن و مرد وجود ندارد. در سراسر قوانین جمهوری اسلامی، این نابرابری، تبعیض و ستم برزنان موج می‌زند.

بر طبق قوانین جمهوری اسلامی، مرد در واقع مالک زن است. از وقتی‌که یک فرزند دختر متولد می‌شود، سرنوشت او در دست پدر است. او می‌تواند دختر بچه‌ای را که حتی کچتر از ۹ سال سن دارد بر طبق ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی شوهر دهد. به بیانی صریح‌تر، برای بهره‌برداری جنسی بفروشد. ازدواج دختر باکره هم ولو به سن بلوغ رسیده باشد، مطابق ماده ۱۰۴۳ مدنی موقوف به اجازه پدر یا جد پدری است. وحشیانمتر این‌که مطابق ماده ۲۲۰ مجازات اسلامی، پدر یا جد پدری می‌تواند این فرزند را بکشند و مجازات آن‌ها فقط پرداخت دیه است و تعزیر.

برطبق قوانین جمهوری اسلامی، وقتی‌که دختری ازدواج کرد، جای پدر را شوهر می‌گیرد. ریاست و سرپرستی بر طبق این قوانین به شوهر تفویض شده است. مطابق ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی، اکنون شوهر در نقش ارباب و فرمانروا ظاهر می‌شود. در این ماده آمده است در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص شوهر است. از این‌پس زن بر طبق ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی

دولت دینی دشمن آشتی‌ناپذیر برابری زن و مرد

باید در منزلی که شوهر تعیین می‌کند سکنی گزیند. این ارباب و مالک می‌تواند مطابق ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی زن را از کار کردن در بیرون از خانه منع کند. وظیفه‌اش را به‌عنوان کنیز به کار خانهداری و آوردن فرزند محدود نماید و چنانچه اعتراضی داشت و از هم‌بستر شدن با شوهر سرباز زد، بر طبق ماده ۱۱۰۸ نفقه نپردازد، زن را در گرسنگی نگه دارد و حتی از جایگاه یک مالک و برده‌دار زن را کتک بزند. درحالی‌که درخواست طلاق از جانب زن با موانع و محدودیت‌های بی‌شمار مواجه است، ماده ۱۱۳۳ این حق را نیز به مرد داده است که به‌سادگی همسرش را طلاق دهد.

در دولت دینی به مرد اجازه داده‌شده که علاوه بر زنان رسمی، بر طبق مواد ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷ قانون مدنی، چندین زن صیغه‌ای داشته باشد، اما ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی به مرد این حق را داده است که اگر زن خود را با مرد دیگری ببیند، به‌عنوان زناکار او را بدون هرگونه مجازات به قتل برساند.

در مواردی هم که اساساً بحث زنا و مسائل از این‌دست در میان نیست و یک مرد مسلمان، یک زن مسلمان را به قتل برساند، از آنجایی‌که ارزش از دیدگاه دولت دینی، زن نصف مرد است، دیه قتل زن مسلمان را ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی نصف مرد مسلمان تعیین کرده است.

این نابرابری در عرصه‌های دیگر نیز هم‌جا بازتاب یافته است، مواد ۹۰۷ و ۹۰۶ قانون مدنی سهم ارث را برای پسر دو برابر دختر و برای مادر یک ثلث و برای پدر دو ثلث تعیین کرده است. در بحث گواه و شهادت نیز بر این نابرابری، توهین و تحقیر صحنه گذاشته‌شده است. در برخی دعاوی بر طبق ماده ۴۵۹ قانون مجازات اسلامی، که با حضور دو مرد قابل‌اثبات است، زن در کل نمی‌تواند شهادت دهد. در دعاوی مالی، گواهی یک مرد و دو زن و در دعاوی مربوط به زنان، گواهی ۴ زن یا دو مرد قابل‌اثبات‌اند و سرانجام ماده ۸۳ مجازات اسلامی سنگسار است که یکی از بی‌رحمانه‌ترین و وحشیانه‌ترین مجازات‌های رژیم حاکم بر ایران است.

اما ستمی که تحت حاکمیت دولت دینی بر زنان ایران اعمال می‌شود، نه محدود به مواد قانونی ذکر شده است و نه نتایج عملی سیاست‌های زن‌ستیزانه دولت دینی به آنچه که ظاهراً رسمی و قانونی است، محدود می‌شود. در نتیجه این قوانین و سیاست‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی و تقویت نگرش مردسالار در جامعه، زنان زیر فشارهای متعدد جسمی و فکری، انواع و اقسام خشونت در محیط خانوادگی و در خارج از خانه در خیابان، مراکز عمومی و محل کار مواجه‌اند. کم نیستند زنانی که در جامعه مردسالار و تحت حاکمیت دولت دینی توسط پدر، برادر و شوهر مورد خشونت فیزیکی قرار دارند. در برخی از مناطق ایران، زنان حتی توسط اعضای خانواده به قتل می‌رسند. در خارج از خانه نیز زنان در معرض خشونت‌های متعدد عوامل و ارگان‌های سرکوب دستگاه دولتی، تحقیر و توهین،

اسیدپاشی اوباش حزب‌اللهی، خشونت فیزیکی پلیس در خیابان‌ها و کلانتری‌ها بر سر رعایت حجاب اجباری و در محیط کار با اشکال دیگری از این خشونت مواجه‌اند. این فشارها به درجه‌ای است که مکرر اخباری از خودکشی و خودسوزی زنان در نشریات رژیم نیز منعکس می‌گردد.

در نتیجه سیاست‌های ارتجاعی مذهبی و زن‌ستیزانه رژیم و اساساً وجود دولت دینی، نه‌فقط زنان به‌طور رسمی و علنی امکان دسترسی به برخی مشاغل و حضور در برخی ارگان‌ها و نهادها را ندارند، از جمله بر طبق باورهای خرافاتی رژیم نمی‌توانند قاضی شوند و حکم صادر کنند و یا به مقامات سیاسی بالا دسترسی یابند، بلکه غیرمستقیم نیز در بسیاری موارد از اشتغال زنان سرباز می‌زنند. از همین روست که سهم زنان شاغل به‌کل شاغلین در ایران کمی بیش از ۱۰ درصد است، ۶۵ درصد از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها از نظر اقتصادی غیرفعال اعلام‌شده‌اند. نرخ بیکاری زنان ۱۵ تا ۲۴ ساله حتی بر طبق گزارش‌های رسمی ۴۲/۸ درصد است. این‌همه در حالی است که حتی در جایی که زنان مشغول به کارند به‌رغم کار مساوی با مردان، به‌طور متوسط ۲۹ درصد کمتر از مردان حقوق می‌گیرند. لذا روشن است که چرا سال‌به‌سال زنان فقیرتر می‌شوند، تاجاتی که گروهی به تکیه‌گری، اعتیاد و کارتن‌خوابی روی می‌آورند و در طول یکسان تعداد آن‌ها به دو برابر می‌رسد.

دولت دینی، تبعیض و نابرابری علیه زنان را به درجه آپارتاید جنسی رسانده، جداسازی زن و مرد در مراکز کار و تحصیل، در وسایل نقلیه، محروم ساختن زنان از ورود به مراکز ورزشی مسابقات مردان، محروم ساختن زنان از تحصیل در برخی رشته‌ها، و ده‌ها نمونه دیگر را می‌توان به لیست ستمگری‌های دولت دینی جمهوری اسلامی علیه زنان افزود.

حقیقتی است که زنان در طول تمام سال‌های استقرار جمهوری اسلامی در مقابل سیاست‌های رژیم مقاومت‌های گسترده‌ای داشته‌اند. در عین حال برخی از قوانین و مقررات ارتجاعی رژیم اسلامی تاجایی که توده مردم ایران، امکان مقابله با آن‌ها را داشته‌اند، در عمل آن‌ها را نفی و انکار کرده‌اند.

به‌رغم این‌که بخش بسیار بزرگی از مردم ایران باورهای دینی دارند، اما اکثریت بسیار بزرگ مردم نه‌فقط زنان بلکه بخش بزرگی از مردان، خواهان برافتادن این قوانین و مقررات قرون‌وسطایی و زن‌ستیزانه هستند.

اما تجربه نیز به‌قدر کافی در این ۳۸ ساله که از استقرار دولت دینی جمهوری اسلامی گذشته، به‌وضوح نشان داده است، مادام که دولت دینی جمهوری اسلامی بر سر کار باشد، نه‌تنها خواست‌های برابری‌طلبانه زنان تحقق نخواهد یافت، نه‌فقط تبعیض و ستم برنخواهد افتد، بلکه دولت ارتجاعی اسلامی، مدام بر تعرض‌های خود علیه زنان خواهد افزود. جز این هم نمی‌توان انتظاری داشت، چون جمهوری اسلامی می‌خواهد افکار و عقاید خرافاتی دوران جاهلیت

قرون‌وسطایی خود را عملی کند. سال‌ها گروهی به نام اصلاح‌طلب و زنان اصلاح‌طلب، مردم را با ادعاهای پوچ و پوشالی بهبود تدریجی در چهارچوب همین دولت دینی فریب دادند و نتیجه آن شد که امروز به‌جای تحقق وعده‌های کاهش تدریجی تبعیض‌ها و نابرابری‌ها، زنان حتی از تحصیل در برخی رشته‌های دانشگاهی نیز محروم شدند، در کلاس‌های درس میان زن و مرد پرده کشیده شد و تازه‌ترین آن، با فتوای خامنه‌ای دوچرخه‌سواری زنان نیز ممنوع اعلام گردید.

سازمان فدائیان (اقلیت) همواره اعلام کرده است، که دولت دینی، دشمن آشتی‌ناپذیر برابری زن و مرد است. دولت دینی اسلامی موجودیتش با تبعیض و ستمگری نسبت به زنان گره‌خورده است. برای این‌که زنان از شر ستمگری‌های بی‌انتهای دولت دینی خلاص شوند، به تبعیض و نابرابری پایان داده شود و به حقوق اجتماعی و سیاسی برابر و بی‌قیدوشرط با مردان دست یابند، راه دیگری جز این نیست که دولت دینی جمهوری اسلامی را به همراه طبقه حاکم سرمایه‌دارسرنگون ساخت، از بنیاد برانداخت و آن را با تمام ارگان‌ها و نهادهایش به زباله‌دان تاریخ فرستاد و به‌جای آن دولتی شورایی را مستقر ساخت که به رادیکال‌ترین شکل ممکن دین و دولت را از یکدیگر جدا سازد، هیچ دین و مذهبی را به‌عنوان دین رسمی کشور به رسمیت نشناسد و دین را امر خصوصی مردم اعلام کند. کسی که مسلمان، مسیحی، یهودی است یا به هر دین دیگری باور دارد، مسئله شخصی اوست و نباید ربطی به دولت و وظایف آن داشته باشد. یک چنین دولتی است که می‌تواند تمام قوانین و مقررات ضد زن را جاروب کند و به دور ریزد، برابری کامل و بی‌قیدوشرط اجتماعی و سیاسی زن و مرد را ببیند و تمام مطالبات بر حق زنان را عملی سازد.

اما چه کسی می‌خواهد و می‌تواند دولتی را که پایه و اساس موجودیتش را بر سرنیزه و تحمیق و فریب مذهبی قرار گرفته، سرنگون سازد؟ یگانه نیروی پیگیر و دشمن نه‌فقط جمهوری اسلامی، بلکه تمام مهملات خرافاتی و قرون‌وسطایی و تمام نظم ستمگرانه موجود، طبقه کارگر ایران است. تنها اتحاد زنان کارگر و زنان زحمتکش اقشار متوسط با طبقه کارگر است که می‌تواند مبارزات برابری‌طلبانه زنان را برای برانداختن نابرابری، ستم و تبعیض، به پیروزی قطعی برساند.

سازمان فدائیان (اقلیت) ۸ مارس روز جهانی زن را، به عموم زنان ستمدیده تبریک می‌گوید و به‌عنوان یک سازمان کمونیست مدافع پیگیر برابری کامل و بی‌قیدوشرط حقوق اجتماعی و سیاسی زن و مرد، مدافع برافتادن هرگونه ستم، تبعیض و نابرابری علیه زنان، عموم زنان ستمدیده را به تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت شورایی فرامی‌خواند

ستم و تبعیض بر پایه جنسیت ملغاً باید گردد

اتحاد عمل‌ها و جنبش مبارزه برای افزایش حد اقل دستمزد به بالای خط فقر را تقویت کنیم

بار دیگر بازی تکراری حکومتی و شورای عالی کار آن برای تعیین حداقل دستمزد کارگران آغاز شده است. برای نگاه داشتن معیشت کارگری در حد گرسنگی دائمی و فلاکت‌بار و تعیین حداقل دستمزد ۹۶، به نحوی که طبقه کارگر همچنان در فقر و ناداری غوطه‌ور بماند و فراتر از آن، فزاینده‌ای جدیدی از تهی‌دستی و سیاه‌روزی را تجربه کند، تدارکات کافی به عمل آمده است.

تشکل‌های ارتجاعی و دست‌ساز رژیم و پادوان سرمایه در شورای عالی کار با اصرار زیادی خواهان محاسبه حداقل دستمزد به روال گذشته و بر پایه نرخ تورمی هستند که از سوی بانک مرکزی اعلام می‌شود. حسن روحانی، رئیس‌جمهور، نیلی مشاور اقتصادی وی و ولی‌الله سیف رئیس کل بانک مرکزی ادعا کرده‌اند نرخ تورم در اسفند ماه بطور قطع تک رقمی است. وزیرکار با وقاحت کم نظیری ادعا نموده در سه سال گذشته، دستمزد بر تورم پیشی گرفته است و حداقل دستمزد ۹۶ نیز از همین خصوصیت برخوردار خواهد بود. بنابراین همه چیز برای تکرار خیمه‌شب‌بازی همیشگی شورای عالی کار آماده شده است. نرخ تورم که قرار شده تک‌رقمی باشد و پیوسته در حال آب شدن است برای دی ماه ۸ درصد اعلام شده، در اسفند ماه نیز چیزی در همین حدود اعلام خواهد شد و شورای عالی کار به ریاست علی ربیعی برای آن‌که ثابت کند دستمزد بر تورم پیشی گرفته است با اضافه کردن یکی دو درصد به این رقم، حداقل دستمزد سال ۹۶ را تعیین می‌کند.

اما درست در لحظاتی که علی ربیعی عنصر درجه اول امنیتی رژیم، سرگرم حرافی پیرامون پیشی گرفتن دستمزد بر تورم است، استخوان‌های طبقه کارگر در زیر بار تورم و گرانی خرد و خمیر می‌شود، تنگناهای اقتصادی و معیشتی‌اش تشدید می‌گردد و میلیون‌ها کارگر و خانواده‌های کارگری، بیش از پیش در اعماق فقر و فلاکت بیشتر فرو می‌روند.

برای پی‌بردن به دروغ‌ها و هذیان‌های علی ربیعی و هیپالگی‌های وی لازم نیست اقتصاد دانشگاهی آموخته باشی یا بر نحوه محاسبات پیچیده آمار تسلط داشته باشی. هر کارگر ساده‌ای هر روز و هر ساعت در جریان تلاش برای تامین معاش و نیازهای زندگی، تفاوت فاحش هزینه‌ها و سطح دستمزدها را با گوشت و پوست خود لمس می‌کند و هر سال شاهد است که چگونه تورم و گرانی در همان نخستین ماه آغازین سال تمام آن چندر غازی را که بر دستمزدها اضافه شده و حتی بیشتر از آن را از چنگش می‌رباید. یکبار اعلام ارقام ساختگی و پایین‌تر از نرخ تورم واقعی، بار دیگر افزایش حداقل دستمزد به میزانی کمتر از همین رقم ساختگی و بدون توجه به سبب هزینه یک خانوار کارگری، نتیجه‌اش این شده که سال به سال فاصله هزینه‌ها و دستمزدها افزایش یافته و میان این دو شکافی عمیق پدید آمده است. دستمزد واقعی و قدرت خرید طبقه کارگر پیوسته کاهش یافته است

و اکنون حداقل دستمزد به قدری اندک و ناچیز است که چهار برابر آن هم به حداقل هزینه زندگی و خط فقر نمی‌رسد! درحالی‌که طبقه کارگر روز به روز فقیرتر شده و سهم وی از ارزش‌های نوینی که خود آفریده کم و کمتر و سفره‌اش کوچک و کوچک‌تر شده است، طبقه سرمایه‌دار، سودها و ارزش اضافه بیشتری را به جیب زده و فریخته شده است.

سال‌های گذشته به کنار همین سال ۹۵ را در نظر بگیریم که وزیرکار مدعی است دستمزد از تورم پیشی گرفته است. در بحث حداقل دستمزد، فریبکاری‌ها و دوز و کلک‌های دولت و سرمایه‌داران و شخص وزیرکار در اعلام نرخ تورم و محاسبه حداقل دستمزد و تعیین مبلغ ۸۱۲ هزار تومان، چنان آشکار بود که حتی صدای مجلسیان هم درآمد. ۴۵ تن از نمایندگان مجلس در نامه‌ای به رئیس‌جمهور تذکر کتبی داده و نوشته بودند حداقل دستمزدی که شورای عالی کار تعیین نموده، هیچ‌گونه سختی با شاخصه‌های تورمی که از سوی بانک مرکزی و مرکز آمار برای ۱۴ قلم کالای اساسی اعلام شده، نداشته است. آن‌ها متذکر شده بودند که حداقل دستمزد کارگران برای جبران هزینه‌های معیشتی در سال ۹۵ می‌بایستی ۲۶۸۵۵۰۵۳ ریال در نظر گرفته شود!

بنابراین حتی بر طبق محاسبه نمایندگان مجلس، هر ماه دست‌کم یک میلیون و ۸۷۰ هزار تومان کمتر به کارگران پرداخت شده است! البته این محاسبه توسط برخی نمایندگان مجلس ارتجاع است که در ضدیت با طبقه کارگر بطور کامل همدست قوه‌اجرایی است. وگرنه واقعیت قضیه از این هم سنگین‌تر و اسفناک‌تر است. مطابق برآورد تشکل‌های کارگری هزینه سبد معیشت یک خانوار چهار نفره کارگری در سال ۹۵ حداقل حدود ۳ میلیون و پانصد هزار تومان است. اما شورای عالی کار حداقل دستمزد را ۸۱۲ هزار تومان تعیین کرد. به عبارت دیگر حداقل دستمزد نسبت به حداقل هزینه‌ها، ۲ میلیون و ۶۸۸ هزار تومان عقب‌تر بوده است!

این است شمه‌ای از جریان واقعی پیشی گرفتن دستمزد بر تورم! این است آن وضعیت اسفباری که رژیم سرمایه‌داری حاکم و شورای عالی کار آن بر کارگران ایران تحمیل نموده‌اند! کارگر باید با این مزد اندک و ناچیزی که هفت روز بیشتر دوام نمی‌آورد، تمام هزینه‌های یک ماه را تامین کند! این درحالی‌ست که با این ۸۱۲ هزار تومان کارگر حتی نمی‌تواند دوتا اتاق اجاره کند. اجاره یک آپارتمان ۶۰ تا ۸۰ متری در تهران‌نو با ۱۵ میلیون پول پیش ۸۰۰ هزار تومان، در نظام‌آباد با ۲۵ میلیون پول پیش ۹۰۰ هزار تومان و در نارمک با ۲۰ میلیون پول پیش یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان است. البته این نرخ‌ها مربوط به چند ماه پیش است و در حال حاضر دست‌کم بین ۱۵ تا ۲۰ درصد به آن اضافه شده است. علاوه بر آن رکود حاکم بر بازار خرید و فروش مسکن نیز تأثیرات خودش

را بر رشد بیشتر اجاره مسکن برجای گذاشته است.

گرانی و افزایش قیمت منحصر به اجاره مسکن نیست. تمام کالاها و خدمات از بهداشت و دارو و درمان گرفته، تا آموزش و حمل و نقل و پوشاک و مواد خوراکی بدون استثنا همه گران‌تر شده است. لازم به ارائه لیست بلند بالا نیست. هر کارگری در زندگی روزمره آن را با گوشت و پوست خود لمس نموده و می‌تواند به ده‌ها نمونه اشاره کند. برای نمونه کافی‌ست به افزایش قیمت چند قلم مواد خوراکی آن هم در یک بازه زمانی کوتاه اشاره کنیم. تنها در فاصله ۱۰ روز در مرداد ماه سال جاری قیمت هر یک کیلو قند کارتنی ۲ هزار تومان افزایش یافت و از ۲۱ هزار تومان، به ۲۳ هزار تومان رسید. یک کیلو لوبیا از ۱۰ هزار تومان به ۱۱ هزار تومان رسید. گوشت گوسفندی با استخوان هر کیلو ۴ هزار تومان افزایش یافت و از ۳۱ هزار تومان به ۳۵ هزار تومان رسید. ران مرغ از ۱۰ هزار و ۶۰۰ تومان به ۱۱ هزار و ۹۰۰ تومان افزایش یافت. گوشت گوساله، تخم‌مرغ و سایر مواد غذایی نیز به همین نسبت‌ها افزایش یافت. باید توجه کرد که این قیمت‌ها مربوط به مرداد ماه است و از آن تاریخ به بعد نیز قیمت این اقلام و سایر مواد خوراکی سیر صعودی پیموده و برای نمونه، گوشت قرمز از مرز ۴۰ هزار تومان هم گذشته است.

ادعای پیشی گرفتن مزد از تورم، فقط وارونه جلوه دادن حقایق و یک دروغ بزرگ شاخ‌دار نیست. بلکه بیان‌گر شارلاتانیسم ناب است که علی ربیعی نوچه حسن روحانی از اساتید زبده و مسلم آن است. درست در شرایطی که علی ربیعی و حسن روحانی پیشی گرفتن مزد بر تورم و ثبات قیمت‌ها و کاهش تورم را در بوق و کرنا می‌دهند، تورم و تاخت و تاز گرانی، آخرین ریال‌ها را از دست کارگران می‌ربود و میلیون‌ها کارگر و اعضای خانواده آن‌ها، بی‌هیچ ساز و برگی در برابر یورش مداوم تورم و گرانی از پای درمی‌آیند.

بنابراین تصمیمات شورای عالی کار به عنوان نهادی که مجری و پیش‌برنده سیاست‌های طبقه سرمایه‌دار حاکم است، در نزد کارگران پوشیده نیست. ارزان سازی هرچه بیشتر نیروی کار، تنزل دادن قدرت خرید و دستمزد واقعی طبقه کارگر و تامین سود هرچه بیشتر برای طبقه سرمایه‌دار. سال‌هاست که با اجرای همین تصمیمات و سیاست‌ها، طبقه کارگر را به زندگی در زیر خط فقر محکوم ساخته‌اند.

البته طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه تمایل قلبی خود برای برداشتن هرگونه قید و بند قانونی در زمینه تعیین و افزایش حداقل دستمزد از پنهان نکرده‌اند. طبقه حاکم درصد آن است که موضوع تعیین و افزایش حداقل دستمزد و یا عدم افزایش آن را به خود کارفرمایان واگذار نماید. تمام تلاش‌هایی که از طریق تغییر قانون کار

اتحاد عمل‌ها و جنبش مبارزه برای افزایش حد اقل دستمزد به بالای خط فقر را تقویت کنیم

صورت گرفته و می‌گیرد و یا سخنانی که همین چند روز پیش حجت میرزایی معاون اقتصادی وزیر کار و نیز جمال رزاقی جهرمی، عضو هیات مدیره کانون عالی کارفرمایان در زمینه منطقه‌ای کردن دستمزدها بر زبان آوردند، همگی حاکی از همین تلاش‌ها و برای انجماد دستمزدهاست. ولی مادام که این سیاست شوم خود را عملی ساخته‌اند، سعی خواهند کرد از طریق دستکاری ارقام و به اصطلاح تکریمی کردن نرخ تورم و به صفر رساندن آن بر روی کاغذ، میزان افزایش حداقل دستمزدها را نیز به تدریج کاهش دهند و در نهایت آن را از دستور کار خارج و انجماد دستمزدها را عملی سازند.

اما طبقه کارگر یک طبقه چشم و گوش بسته در مقابل این اقدامات نیست. کارگران به ماهیت وزارت کار و شورای عالی کار آن و "سه جانبه‌گرایی" قلابی ورد زبان پادوان سرمایه که هر آینه قلابی هم نمی‌بود، باز مشکلی از کارگران را حل نمی‌کرد، پی‌برده و به تجربه دریافته‌اند که نباید و نمی‌توان به معجزات این "شورا" دل بست. از این رو صرف‌نظر از اینکه بانک مرکزی چه رقمی را برای تورم اعلام کند، سبب معیشت خانوار کارگری چگونه محاسبه و در این روند در نظر گرفته شود یا نشود، سرمایه‌داران و سخنگویان و نمایندگان آن‌ها در شورای عالی کار چگونه، بر چه مبنا و به چه میزان حداقل دستمزد را تعیین کنند، کارگران خواهان خارج شدن از زیر خط فقر و افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقرند. چند دهه زندگی در زیر خط فقر و زندگی در زیر بار ستم و بندگی که نام دیگر آن مرگ تدریجی است، کافی است. کارگران دیگر نمی‌خواهند در فقر و زیر بار ستم زندگی کنند و این را بارها در خیابان و با صدای بلند اعلام کرده‌اند.

کارگری که خود آفریننده تمام انواع کالاها و نعمات زندگی است، حق دارد از یک زندگی شایسته و لاقط مطابق استانداردهای کشورهای پیشرفته برخوردار باشد. بدون کارگر و نیروی کار آن، جامعه سرمایه‌داری حتی یک دقیقه هم تاب و دوام ندارد و نان همه سرمایه‌داران و کارگزاران‌شان آجر است! این طبقه کارگر است که تولید می‌کند، اوست که می‌آفریند، اوست که ارزش‌های جدیدی خلق می‌کند، اوست که جامعه را از محصولات کار خود سیراب می‌کند، اوست که آقای جامعه است و شایستگی اداره امور جامعه را دارد. افزایش حداقل دستمزد به

بالای خط فقر که در لحظه کنونی حرف دل همه کارگران و خواست عمومی آن‌هاست، جزء بسیار ناچیزی است از آن‌چه که حق کارگر است.

اما این خواست عمومی کارگران، جز با مبارزه و مشارکت عموم کارگران در آن، برآورده نخواهد شد. مادام که کارگران با اتحاد خویش و با نیروی متشکل خود سرمایه‌داران را وادار به پذیرش چنین خواستی نکنند، در بر همین پاشنه خواهد چرخید و معیشت کارگری هر سال بدتر از سال قبل خواهد شد. بنابراین در موضوع تعیین حداقل دستمزد و افزایش آن، اتحاد و تشکل کارگران فاکتور ضروری و بسیار مهمی است که کارگران پیشرو و تشکل‌های کارگری می‌توانند نقش موثری در این اتحاد و تشکل داشته باشند. ایجاد کمیته‌های ویژه مبارزه برای افزایش دستمزد که هدف محوری آن افزایش دستمزد و بهبود معیشت کارگری است، یکی از ابزارهایی است که می‌توان به کمک آن مبارزه متشکل برای افزایش دستمزد را سازمان داد. اگرچه مساله دستمزدها آن‌گونه که مرسوم شده در آخر هر سال مطرح می‌شود، اما واضح است که خواست افزایش دستمزد و بهبود معیشت کارگری خواستی نیست که مقید به زمان خاصی باشد و فقط در آخر هر سال آن را مطرح کرد. کمیته‌ها و محفل‌های ویژه مبارزه برای افزایش دستمزد، متشکل از کارگران آگاه و پیشرو، می‌توانند موضوع افزایش دستمزد را در تمام طول سال، بویژه در مقاطع نوسان قیمت‌ها که سفره کارگران در معرض یورش امواج گرانی قرار می‌گیرد، مطرح سازند و کارگران را حول این خواست بسیج کنند و به صحنه مبارزه بیاورند. لازم به گفتن نیست که سازماندهی مبارزه متشکل و راه‌اندازی یک مبارزه سراسری برای افزایش دستمزد که یک خواست عمومی و سراسری است، کار چندان آسانی نیست. اما اگر چراغ این مبارزه، نخست در صنایع پیشرفته و کارخانه‌های بزرگی که سابقه مبارزاتی بهتر و بیشتری دارند روشن شود، این تجربه به تدریج به صنایع و کارخانه‌های دیگر نیز تسری خواهد یافت. کارگران پیشرو و آگاه متشکل در این واحدها نه فقط قادرند مبارزه متشکلی را در هر یک از این واحدها سازماندهی کنند، بلکه با ایجاد ارتباط و پیوند با رفقای خود در سایر واحدها، قادر خواهند بود مبارزات فرا کارخانه‌ای و هماهنگ شده‌ای را برای افزایش دستمزد

سازماندهی کنند. در هر حال ایجاد این کمیته‌ها و متشکل شدن کارگران حول تعیین حداقل دستمزد و افزایش آن به بالای خط فقر که خواست عموم کارگران است، نخستین گام عملی و جدی برای خارج ساختن تعیین حداقل دستمزد از چرخه معیوب شورای عالی کار است.

علاوه بر این در شرایط کنونی، تشکل‌های کارگری و تشکل‌های فعالان کارگری نیز می‌توانند به سهم خود نقش موثری در این زمینه ایفا کنند. اتحاد عمل این تشکل‌ها حول یکی از مبرم‌ترین خواست‌های طبقه کارگر یعنی افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر، یکی از راه‌هایی است که این خواست و ضرورت مبارزه کارگران حول آن را، به میان عموم کارگران می‌برد و آن را به عنوان خواست طبقه کارگر در مقیاس سراسری در برابر طبقه حاکم قرار می‌دهد. تمام تشکل‌های موجود می‌توانند حول این خواست اتحاد عمل‌های واقعی و حتا مستمری را سازمان دهند و ضمن تحکیم و گسترش این اتحاد عمل‌ها، جنبش مبارزه برای افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر را در مقیاس تمام جامعه جا بیندازند و آن را گام دیگری به جلو برانند.

سال ۹۳، شش تشکل با صدور بیانیه مشترک و سال ۹۴ سیزده تشکل از جمله سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه و سندیکای کارگران نی‌شکر هفت تپه، بیانیه‌های مشترک و یا مستقلی را انتشار دادند و افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر را به عنوان خواست طبقه کارگر در برابر طبقه حاکم قرار دادند.

در حال حاضر نیز زمینه‌های عینی طرح این خواست سراسری و اتحاد عمل حول آن بسیاری قوی و بیش از پیش تقویت گشته است. جا دارد تمام تشکل‌ها، فعالان کارگری و کارگران آگاه و پیشرو، این‌گونه اتحاد عمل‌ها را تقویت و از آن حمایت کنند. در هر حال نباید این نکته را فراموش کرد که طبقه سرمایه‌دار حاکم جز با اتحاد و مبارزه متشکل کارگران حاضر نیست اندکی از سود خود بزند و دستمزد کارگر را اضافه کند. بدون اتحاد و بدون راه‌اندازی و استمرار یک جنبش اعتراضی برای افزایش دستمزد، بدون سازماندهی اعتراض و اعتصاب نمی‌توان سرمایه‌داران و دولت آن‌ها را به عقب‌نشینی واداشت. در این راه مجدانه تلاش کنیم، اتحاد عمل‌ها و جنبش مبارزه برای افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر را تقویت کنیم!

طرح "آشتی ملی"، اهداف و واکنش‌ها نسبت به آن

نداریم". حسن روحانی نیز در سخنرانی ۲۲ بهمن، ضمن اشاره تلویحی به مسئله آشتی ملی گفت: "همه در پیروی از رهبر معظم انقلاب در پی اجماع و آشتی و انسجام ملی هستیم". شمخانی دبیر شورای امنیت ملی ایران، مراسم ۲۲ بهمن را "نماد آشتی ملی" دانست و علی مطهری نایب رئیس مجلس اسلامی نیز اعلام کرد: "آشتی ملی برای همه دوره‌ها ضروری است ولی برای این دوران ضروری‌تر است".

در حالی که موضوع "آشتی ملی" و واکنش‌های متفاوت نسبت به آن همچنان در جامعه داغ بود، خامنه‌ای اما، با اتخاذ یک موضع قاطع در مخالفت با این پیشنهاد، آب پاکی را روی دست همه ریخت.

خامنه‌ای روز چهارشنبه ۲۷ بهمن در جمع گروهی از مردم آذربایجان شرقی ضمن بی‌معنی دانستن تعبیر آشتی ملی گفت "مگر مردم با هم قهر هستند که بخواهند آشتی کنند؟ قهری وجود ندارد، البته مردم ما با کسانی که در سال ۸۸ به روز عاشورای حسینی اهانت کردند و با قساوت و لودگی و بی‌حیایی، جوان بسیجی را در خیابان لخت کردند و کتک زدند، قهر هستند و با آنها آشتی هم نمی‌کنند". در واقع موضع خامنه‌ای بیان همان نظر قاضی القضاات منصوب او بود که پیش از همه در مخالفت با پیشنهاد "آشتی ملی" و واکنش نشان داده بود.

با توجه به واکنش‌های متضادی که مختصراً به آن اشاره شد، حال ببینیم خاتمی و بقیه اصلاح‌طلبان حکومتی چه برداشتی از طرح "آشتی ملی" دارند؟ آنان با چه ایده‌ای به طرح این موضوع روی آورده‌اند و چه اهدافی را در پیش رو دارند؟ مخالفت قاطع خامنه‌ای برای چیست و رهبر مطلق‌العنان جمهوری اسلامی چه رویایی را در سر دارد؟

واقعیت این است که طرح "آشتی ملی" از طرف خاتمی و دیگران، نه این روزها، بلکه از همان زمان بازداشت و در حصر قرار گرفتن میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی به شکل‌های مختلف تا به امروز مطرح شده است. اینبار اما، با تأکیدی بیشتر و از منظری کاملاً آشکار توسط خاتمی مطرح و به سرعت به گفت‌وگو روز "اصلاح‌طلبان" تبدیل شد. با توجه به جملاتی که در بالا از مواضع "اصلاح‌طلبان" نقل شد، از هر منظری که به موضع آنان نسبت به مسئله "آشتی ملی" نگاه کنیم کاملاً آشکار است که برداشت آنان از "آشتی ملی" اساساً طرحی برای آزادی تمامی زندانیان سیاسی، ایجاد فضای مناسب و غیر امنیتی برای زنان، جوانان و دیگر اقشار

جامعه یا طرحی برای آزادی تشکل‌های کارگری و دمکراتیک نیست. طرح "آشتی ملی" خاتمی هرگز گامی در مسیر مسدود کردن راه کارهای امنیتی جمهوری اسلامی برای توده مردم، احقاق حق آزادی بیان و آزادی اجتماعات برای منتقدین و سرکوب‌شدگان جامعه نیست. مهم‌تر اینکه از نگاه آنان در بیان طرح "آشتی ملی" هیچ جایی هم جهت ایجاد فضای لازم و مناسب برای فعالیت تمامی احزاب و نیروهای سیاسی جامعه در فرادای تحقق هر چند محال این "آشتی ملی" مورد نظر آنان وجود ندارد.

آشتی مورد نظر خاتمی که با پسوند ملی هم آمیخته شده است در واقع همان آشتی میان خامنه‌ای با "اصلاح‌طلبان" و به طریق اولی آشتی میان رهبر جمهوری اسلامی با میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و کروبی است. پر واضح است که هدف آنان نیز از طرح "آشتی ملی" صرفاً کوششی است برای سهم‌خواهی بیشتر در قدرت و در خواست متمسکانه از خامنه‌ای برای هموار کردن راه پذیرش بیشتر آنان در درون هیئت حاکمه ایران. موضع خاتمی و بقیه "اصلاح‌طلبان" اگر در دوره‌های پیشین لااقل تا حدودی با همان شعارهای به ظاهر اصلاح‌طلبانه مزین بود اکنون اما، چند صباحی است که با شیوه‌های دربارگی از کانون قدرت در آمیخته است. طی سال‌های اخیر، خاتمی و مجموعه نیروهای عقبه او آنچنان از شعارهای به ظاهر اصلاح‌طلبانه پیشین‌شان عقب‌نشینی کرده‌اند که اکنون حتا در ظاهر هم فرق‌چندان مشخصی میان آنان و بخش وسیعی از اصولگرایان دیده نمی‌شود. در شرایط موجود آنان در بسیاری جهات با اصولگرایان درآمیخته‌اند. این وضعیت البته با مرگ رفسنجانی برایشان عینیت بیشتری یافته و چه بسا خود را نسبت به گذشته در شرایط ضعیف‌تر و بدتری هم احساس می‌کنند.

از این نظر، طرح "آشتی ملی" خاتمی و تأکید همیشگی او در وفاداری به نظام و رهبری و نیز تقاضای او از مردم برای "حضور در راهپیمایی ۲۲ بهمن" همه و همه تلاشی است برای نزدیک شدن "اصلاح‌طلبان" حکومتی به خامنه‌ای جهت تسهیل بیشتر حضور آنان در مجموعه هیئت حاکمه ایران. در واقع "اصلاح‌طلبان" حکومتی هم اینک تداوم حضور و بقاء حداقلی خود در حاکمیت راه، نه در تکرار شعارهای به ظاهر اصلاح‌طلبانه، بلکه در مجیز‌گویی از خامنه‌ای و نزدیک شدن به او ارزیابی می‌کنند. بیهوده نیست که مصطفی کواکبیان از چهره‌های با نفوذ "اصلاح‌طلبان" در

مجلس ارتجاع اسلامی ابتدا ۲۸ بهمن در توثیت شخصی و دو روز بعد در نطق پیش از دستور خود در مجلس اعلام کرد: "من از رهبری تقاضا دارم که به دفتر خود دستور دهند که زمینه ارتباط هرچه بیشتر با اصلاح‌طلبان فراهم شود".

پوشیده نیست که اقدامات این چنینی "اصلاح‌طلبان"، چند صباحی است که به موضع راهبردی آنان در مواجهه با خامنه‌ای تبدیل شده است. پیشنهاد "آشتی ملی" خاتمی نیز صرفاً در چهارچوب همین استراتژی قابل فهم است. این استراتژی "اصلاح‌طلبان" هر چقدر هم به دیوار بسته خامنه‌ای برخورد کند، باز هم آنان هیچ راهی بجز دربارگی بیشتر از خامنه‌ای جهت خزیدن به کانون قدرت برای خود متصور نمی‌بینند. موضوعی که خامنه‌ای هم به خوبی بر آن اشراف دارد و مواضع خود در برخورد به خاتمی و دیگران را نیز بر اساس آن تنظیم می‌کند. لذا، تا جاییکه به خامنه‌ای مربوط می‌شود او طی سال‌های اخیر با مانور دادن روی همین پاشنه آشیل "اصلاح‌طلبان" آنان را به خوبی مدیریت کرده و موقعیت خود را نیز در هرم قدرت بیش از پیش تثبیت کرده است.

با وجود این، خامنه‌ای بیش از هر کسی به نقش خاتمی و "اصلاح‌طلبان" حکومتی در حفظ و تحکیم جمهوری اسلامی و در کشاندن توده‌های مردم و به ویژه بخش‌های وسیع خرده‌بورژوازی مرفه شهری به پای صندوق‌های رای واقف است. خامنه‌ای حتا به تأثیر اعلام وفاداری و همبستگی مداوم آنان به نظام و رهبری جهت مشروعیت بخشیدن به جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و بین‌المللی نیز به خوبی آگاه است. از این رو، سیاست خامنه‌ای هرگز در طرد "اصلاح‌طلبان" از قدرت به طور کامل نبوده و نخواهد بود. سیاست راهبردی خامنه‌ای استفاده مدیریت شده از توان مادی و معنوی آنان در محدوده‌هایی از قدرت است که خود تشخیص می‌دهد. این سیاست راهبردی خامنه‌ای بعد از قیام دانشجویی ۷۸ در دوران ریاست جمهوری خاتمی به تدریج شروع شد و تا به امروز هم ادامه داشته است. زمانی که خامنه‌ای در روزهای اوج قیام دانشجویی تیر ماه ۷۸ دانشگاه‌های تهران بر صفحه تلویزیون جمهوری اسلامی ظاهر شد و با چشمان گریان اعلام کرد، اگر عکس من را هم پاره کردند، اشکالی ندارد و معترض دانشجویان نشوید، او هنوز خامنه‌ای امروز نبود. در آن زمان، او حتا تصورش را هم نمی‌کرد که روزی روزگاری فرا رسد که به چنین اقتداری از قدرت و ثروت دست یابد. اگرچه او از همان سال‌ها برای رسیدن به این هدف برنامه

از صفحه ۲

طرح "آشتی ملی"، اهداف و واکنش‌ها نسبت به آن

اعتراضات اهواز و نطفه‌های اعتلایی نوین

شرایط و اتفاقات می‌توانند با سوار شدن بر موج نارضایتی، به سرعت توده‌ها را بسیج کنند. اما در ایران، این شرایط وجود ندارد.

کافیست تا وضعیت کنونی خوزستان را با خواست معترضان در پایتخت رومانی مقایسه کنیم تا به درک بهتری از این موضوع دست یابیم. در رومانی کابینه‌ی مستقر می‌خواست با صدور حکمی برخی از متهمان فساد را که اتفاقاً برخی از رهبران حزب حاکم را نیز شامل می‌شد از زندان آزاد کند، آن‌هم به بهانه‌ی خالی کردن زندان‌ها. اما همین حکم منجر به اعتراضات گسترده‌ای شد که حزب حاکم را مجبور به عقب‌نشینی و وزیر دادگستری را به استعفا وادار کرد. یک سال و سه ماه پیش نیز آتش‌سوزی در یک کلوب شبانه که منجر به کشته شدن ۳۲ نفر شده بود، منجر به اعتراضات توده‌ای و سپس استعفای نخست‌وزیر رومانی گشته بود.

اما در ایران به رغم تمام فسادهای برملا شده‌ی دولتی و حتا بسیاری از رویدادهای از آن‌هم به مراتب بدتر، عملاً هیچ تحرکی از سوی مردم مشاهده نشد. همه‌ی این‌ها به دلیل عدم وجود یک حزب قدرتمند و نبود آمادگی در میان توده‌ها در شرایط دیکتاتوری و غلبه ترس بر توده‌هاست. همین شرایط است که وضعیت ایران را با رومانی بسیار متفاوت می‌کند و به دلیل باز همین تفاوت‌ها و شرایط است که می‌توان تظاهرات توده‌ای در اهواز را نشانه‌ای از اعتلایی جدید در جنبش تلقی کرد، اعتلایی جدید در کشوری که بعد از حوادث سال ۸۸، به جز جنبش کارگری و اعتراضات و اعتصابات کارگری که نقش پیش‌تاز طبقه کارگر را در عمل به اثبات رساند، خبری از جنبش توده‌ای نبود و حتا بعد از آن انتخابات مفتضح ریاست‌جمهوری در سال ۸۸، باز گروه‌هایی از همان مردم که بی‌اعتمادی خود به حاکمیت را در اعتراضات سال ۸۸ اعلام کرده بودند، در سال ۹۲ بار دیگر به پای صندوق‌های رای رفته بودند.

در کشوری مانند ایران، هر قدر میزان آمادگی و فداکاری توده‌ها برای مبارزه با نظم موجود بیشتر باشد، و هر قدر این آمادگی در عمل بیشتر خود را نشان دهد، این امکان که در اثر بروز حوادثی، جنبش به سرعت وارد اعتلایی انقلابی شود، بالاتر می‌رود. در صورت بروز چنین شرایطی، این طبقه‌ی کارگر است که می‌تواند با برپایی اعتصابات سیاسی سراسری شرایط را برای نبرد قطعی و در نهایت تحقق انقلاب اجتماعی مهیا سازد. طبقه‌ای که هم اکنون نیز پیش‌تاز مبارزه علیه جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری است.

مطلوب خود در دوران هیئت حاکمه رسیده است، دیگر نیازی نمی‌بیند تا بار دیگر و با دست خود نیروهای "اصلاح طلب" را بیش از آنی که خود تشخیص می‌دهد تقویت کند. خامنه‌ای بدون پذیرش "آشتی ملی" هم، همه "اصلاح طلبان" حکومتی را به تبعیت بی‌چون و چرا از خود و قوام بخشیدن به استمرار نظام اسلامی وا داشته است. برای درک این موضوع و تاثیر نقش "اصلاح طلبان" حکومتی در بقاء و استمرار جمهوری اسلامی که در واقع تداوم بخشیدن به نکتب و بدبختی توده‌های مردم ایران است، هیچ نیازی به دانش سیاسی نیست. هر کسی که ریگی در کفش ندارد و یا منافع اش با بقاء جمهوری اسلامی گره نخورده باشد، می‌داند که جمهوری اسلامی از خیر سر همین نیروهای "اصلاح طلب" است که تاکنون دوام آورده است. نیروهایی که هر ۴ سال یک بار با توهم "اصلاحات"، بخش‌هایی از توده‌های مردم را به پای صندوق رأی می‌کشاند که به سرکوب‌گران خود، رأی دهند.

مضافاً اینکه موضوعاتی از قبیل شرایط بحرانی منطقه، روی کار آمدن دونالد ترامپ و هم چنین اوضاع نابسامان داخلی خصوصاً در این برهه زمانی، خامنه‌ای و نهادهای تحت امرش را بر آن داشته تا برای فائق آمدن بر وضعیت موجود بیش از هر زمان دیگری به یک دستی نهادهای حکومتی توجه کنند. به زعم خامنه‌ای راه حل مقابله با تهدیدهای رئیس‌جمهور آمریکا، فائق شدن بر بحران داخلی و اوضاع نابسامان منطقه‌ای، نه فراهم کردن زمینه‌های ورود بیشتر "اصلاح طلبان" به درون حاکمیت، بلکه ایجاد حکومتی یک دست با قدرتی منسجم و تفوق بالای نظامی است. بنابراین، با توجه به همه واقعیات موجود مخالفت قاطع خامنه‌ای با پیشنهاد "آشتی ملی" خاتمی لااقل در این برهه زمانی امری بسیار روشن و قابل پیش‌بینی بود.

ریزی کرد و سال از پی سال با سازماندهی ارگان‌های موازی امنیتی و قدرت دادن بی‌حد و حصر به نهادهای انتصابی تحت امرش همانند شورای نگهبان، دستگاه قضایی و سپاه پاسداران برای رسیدن به این هدف خیز برداشت.

امروز خامنه‌ای از قدرت بیشتری برخوردار است و رهبری مطلق العنان، دیکتاتوری لجام‌گسیخته و سلطه‌بی‌حد و حصر خود را بر کلیت جامعه و همه نیروهای "اصلاح طلب" گسترانده است. او هم اکنون همانند شعبده‌بازی کار کشته می‌داند در کجا و در چه محدوده‌ای باید از وجود نیروهای "اصلاح طلب" به نفع خود و بقاء حکومت اسلامی سود ببرد. او توانسته است "اصلاح طلبان" را همواره در مسیر روزنه‌های رسیدن به قدرت امیدوار نگه دارد، بی‌آنکه آنان را کاملاً از قدرت طرد کند. خامنه‌ای با توجه به تثبیت قدرت بلا منازع خود در حاکمیت، وضعیت متزلزل "اصلاح طلبان" و نیز با توجه به تحلیلی که خود از شرایط بحرانی حاکم بر منطقه دارد، طرح "آشتی ملی" خاتمی را به هیچ گرفت و آشکارا از موضع قدرت بر آنان نهیب زد: مگر مردم با هم قهر هستند که بخواهند آشتی کنند؟ قهری وجود ندارد! او به این هم بسنده نکرد و در همان حال برای خاتمی، موسوی، کروبی و زهرا رهنورد شاخ و شانه کشید و همچنان بر "تداوم قهر" و "عدم آشتی" با آنان تاکید ورزید. علاوه بر این، برخورد خامنه‌ای به روحانی و کابینه‌اش نیز کاملاً نشان می‌دهد که او از همین مقدار سهمی هم که آنان در قدرت دارند راضی نیست و مدام در تلاش است تا پیشروی و ورود بیشتر آنان به درون ارگان‌های اجرایی را سد کند.

در واقع، موقعیتی را که خامنه‌ای در راس هیئت حاکمه ایران بدست آورده است، حاصل بیش از دو دهه اقدامات امنیتی و سرکوب‌گرانه او در حذف تدریجی همه منتقدین طراز اول خود در درون حاکمیت بوده است. اکنون که خامنه‌ای به این جایگاه

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک

اعتصاب عمومی سیاسی و

قیام مسلحانه برانداخت



دولت جمهوری اسلامی گوشی برای شنیدن صدای مردم خوزستان ندارد

در روزهای اخیر هزاران نفر از مردم خوزستان در شهر اهواز با برگزاری تظاهرات و تجمع در برابر مراکز دولتی به شرایط اسفبار زندگی در خوزستان اعتراض کردند. آن‌ها در اعتراضات شان ضمن سردادن شعارهایی علیه برخی از مقامات و نهادهای دولتی همچون رئیس جمهور، رئیس سازمان محیط زیست، استاندار و صداسیما جمهوری اسلامی، خواستار رسیدگی فوری به خواست‌های خود شدند.

در کنار فقر و بیکاری، آلودگی هوا آن‌هم در شرایطی که رطوبت هوا به ۹۷ درصد رسید و آب و برق نیز قطع شد، شرایط غیرقابل تحملی را برای مردم این استان رقم زد. اما در این روزها، در روزهایی که گردوغبار بر چهره‌ی مردم و شهرها و روستاهای خوزستان نشسته، در روزهایی که مردم خوزستان از حق نفس کشیدن در هوای آزاد محروم شدند، در روزهایی که حتی آب و برق از این مردم زحمتکش دریغ شد، مقامات دولتی، بسان گذشته، تنها به دادن وعده به مردم خوزستان مشغول‌اند. مشکلات مردم خوزستان محدود به این هفته نبوده است که بگوییم دولت جمهوری اسلامی به یکباره با این بحران روبرو شد. سال‌هاست که مردم از آلودگی هوا رنج برده و بارها دست به اعتراض زده‌اند، اما هرگز گوش شنوایی برای این مردم در دولت جمهوری اسلامی وجود نداشت. همان‌طور که گوش شنوایی برای فقر و بیکاری مردم در چهار گوشه‌ی ایران وجود ندارد. در این سال‌ها، از کابینه‌ی روحانی جز وعده چیزی نصیب این مردم زحمتکش نشد. مردمی که بر روی دریایی از نفت، غوطه‌ور در فقر زندگی می‌کنند. تنها حاصل نفت برای آن‌ها، تخریب بیشتر محیط زیست و در نتیجه ویرانی و آلودگی بیشتر بوده و هست.

پول حاصل از نفت که باید صرف بهبود سطح معیشت مردم، بهبود زیرساخت‌ها، مبارزه با تخریب محیط زیست و رفع فقر و بیکاری مردم شود، تنها به جیب اوباشان و قم‌کشان حکومت ریخته می‌شود. از سپاه پاسداران گرفته تا حزب الله لبنان، از دولت بشار اسد گرفته تا حوثی‌های یمن، از نیروهای انتظامی گرفته تا حوزه‌های علمیه و دیگر مراکز مذهبی و سرکوبگر. تنها نگاهی به بودجه‌ی مراکز مذهبی و مقایسه‌ی آن با بودجه‌ی محیط زیست کافی‌ست تا به عمق فاجعه و نگاه بی‌شرمانه‌ی حکومت به معضلات مردم پی برد، بودجه‌ای که کابینه‌ی روحانی با آن همه ادعاهای اش تنظیم کرده است. بودجه‌ی تنها یک ارگان، یعنی مرکز خدمات حوزه علمیه نزدیک به سه برابر بودجه سازمان محیط زیست است. بودجه جامعه المصطفی العالمیه که مرکز تربیت طلاب خارجی است از کل بودجه سازمان محیط زیست بیشتر است. بودجه سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی که وظیفه‌اش تبلیغات مذهبی در خارج از کشور است از مجموع بودجه سازمان محیط زیست بیشتر است. این را هم در نظر بگیریم که بخش عمده‌ی بودجه سازمان محیط زیست برای پرداخت حقوق کارمندان این سازمان صرف می‌شود. در بودجه سال ۹۶، کابینه‌ی روحانی بودجه استان خوزستان را ۱۵ درصد کاهش داده و هیچ مبلغی نیز برای مقابله با ریزگردها در این استان در نظر گرفته نشده است.

این است سیاست واقعی کابینه‌ی روحانی و پاسخ آن به سال‌ها اعتراض و درد و رنج مردم خوزستان. جمهوری اسلامی رژیم فریبکار و دروغ‌گوست. رژیمی که برای اش درد و رنج مردم خوزستان اهمیتی ندارد و اگر هم مجبور به هزینه‌ی قطر مچکانی برای مقابله با ریزگردها و تخریب محیط زیست شود، تنها در نتیجه‌ی همین اعتراضات مردمی‌ست. گذشت سال‌ها و بدتر شدن وضعیت ریزگردها، نشان می‌دهد که اراده‌ای در این رژیم برای مقابله با ریزگردها وجود ندارد. همان‌طور که اراده‌ای برای مبارزه با بیکاری، گرسنگی و فقر مردم خوزستان و دیگر مناطق ایران در این رژیم وجود ندارد. واقعیت این است که تخریب محیط زیست نتیجه‌ی سیاست‌های ویرانگر دولت بورژوائی جمهوری اسلامی و دیگر دولت‌های منطقه در بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از طبیعت است.

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن حمایت از مبارزات مردم خوزستان، از حق آن‌ها و دیگر مردم ایران برای داشتن یک زندگی انسانی، از حق آن‌ها برای نفس کشیدن در هوایی پاک و سالم، از حق آن‌ها برای کار، بهداشت و درمان و دیگر نیازهای انسانی دفاع می‌کند.

سازمان فدائیان (اقلیت) معتقد است که تنها با سرنگونی جمهوری اسلامی و نابودی مناسبات سرمایه‌داری، برقراری حکومت شورایی و سوسیالیسم، کارگران و زحمتکشان خوزستان و دیگر مناطق ایران به خواست‌های خود خواهند رسید.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی
زنده باد آزادی – زنده باد سوسیالیسم
سازمان فدائیان (اقلیت)
۲۷ بهمن ۱۳۹۵

کار – نان – آزادی – حکومت شورایی

یادداشت‌های سیاسی

بن‌بست سیاست‌های توسعه طلبانه‌ی جمهوری اسلامی

عربی، عمان، بحرین و کویت شش عضو شورای همکاری خلیج فارس هستند که طی نشست‌های در آذر ماه، بیانیه تندی علیه ایران منتشر کردند. این کشورها در بیانیه پایانی اجلاس خود خواستار "عدم مداخله ایران در امور داخلی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس"، "سیاسی نکردن مراسم حج" و "واگذاری جزایر سه‌گانه ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک به امارات متحده" شدند.

از میان این ۶ کشور، در سال گذشته عربستان در پی حمله به سفارت و کنسولگری این کشور در ایران، روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع کرد و به دنبال آن نیز بحرین که بارها ایران را به دخالت در امور داخلی خود متهم کرده بود، با صدور بیانیه‌ای از قطع روابط دیپلماتیک خود با ایران خبر داد.

کشته شدن زائران ایرانی در مراسم حج، اعدام شیخ نمر، روحانی شیعه مخالف دولت عربستان، حمله و به آتش کشیدن سفارت عربستان در واقع حلقه‌ی نهایی تنش‌هایی بود که در سال ۲۰۱۶ هر چه وخیم‌تر گشتند. این وقایع بهانه‌هایی بیش نبودند، زیرا سرچشمه‌ی اصلی در سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی و هژمونی‌طلبانه‌ی دو کشور بر سر نفوذ و قدرت در کشورهای منطقه نهفته است. هر یک از این دو کشور اسلامی ارتجاعی برای نیل به هدف، به حمایت مالی، تسلیح و آموزش نظامی دسته‌ای از تروریست‌ها و شبه‌نظامیان اسلام‌گرا روی آورده و در برخی از کشورها نظیر سوریه و یمن در نوعی جنگ نیابتی با یکدیگر درگیرند. جنگ‌هایی که طی سالیان گذشته، به ویرانی این کشورها و کشتار مردم انجامیده‌اند.

جمهوری اسلامی همواره مدعی عدم دخالت و احترام به استقلال کشورهای بوده است، اما در سالیان گذشته، همواره عملکرد دیگری در پیش گرفته است. تنها مراجعه به "سند چشم‌انداز بیست ساله ایران" علت را روشن می‌سازد. طبق این سند که در سال ۱۳۸۴ توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام تدوین شده است، قرار است تا سال ۱۴۰۴ ایران به قدرتمندترین کشور منطقه از حیث توان نظامی، اقتصادی، علمی و فناوری تبدیل شود. اگر جمهوری اسلامی در دستیابی به هدف "قدرتمندترین کشور منطقه از حیث توان اقتصادی، علمی و فناوری" ناتوانی‌اش را آشکارا به اثبات رسانده است،

اما هیچ‌گاه از تلاش برای تبدیل شدن به "قدرتمندترین کشور منطقه از حیث توان نظامی" دست نکشیده است و برای نیل به این هدف از هیچ اقدامی، حتی دخالت نظامی مستقیم و غیر مستقیم در امور داخلی کشورهای دیگر فروگذاری نکرده است. سیاستی که امروزه چنان عیان و آشکار گشته و چنان اسناد متعددی در این زمینه وجود دارند که انکار و تکذیب آن، تنها جنبه‌ی ظاهرسازی بین‌المللی به خود گرفته‌اند. در نتیجه، در منطقه‌ای که به جز ایران، کشورهای اسلامی ارتجاعی دیگری نیز وجود دارند که همین سیاست را پی می‌گیرند، بروز تنش‌های مستقیم و غیر مستقیم و حتی برافروخته شدن آتش جنگ یکی از پیامدهای آن است.

روحانی و کابینه‌اش، این‌جا و آن‌جا، بنا به عرف بین‌الملل وانمود می‌کنند در تلاش‌اند تا روابط بین‌المللی با کشورهای دیگر، به ویژه کشورهای منطقه را بهبود بخشند. اما به خوبی می‌دانند تا زمانی که اساس سیاست خارجی جمهوری اسلامی، تبدیل شدن به "قدرتمندترین کشور منطقه" و "توسعه‌طلبی" و "گسترش نفوذ" در کشورهای دیگر است، این تلاش‌ها، در نهایت با بن‌بست مواجه خواهند شد.

در اول آذر ماه، رئیس مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، در سخنرانی در دانشگاه علامه طباطبایی، کوشید "بدیلی" برای نظریه "قدرت برترین" ارائه کند. وی با توجه به وضعیت منطقه گفت، "هیچ بازیگری در منطقه قابلیت قدرت برتر شدن را ندارد". در ۲ اسفند، چند روز بعد از سفر روحانی به کویت، نماینده خامنه‌ای در نیروی قدس سپاه در یادداشتی که در خبرگزاری دولتی تسنیم منتشر کرد، به وی تاخت و این سخنان را "خیانت به اسلام و مسلمین و ایستادگی در برابر فرمان و حکم الهی" و "تهاجم به مبانی انقلاب" خواند و به روحانی هشدار داد.

پس از سفر روحانی، سران دو کشور ایران و کویت، نتیجه‌ی گفتگوها را "مثبت و موفقیت‌آمیز" اعلام کردند. در اول اسفند اعلام شد که قرار است "۵ اسفند هیئتی برای رایزنی در مورد حج امسال به عربستان" بروند. اما در خبرهای ۲۷ بهمن، یعنی همان روز سفر روحانی به کویت، آمده است که بین دولت ترامپ و ۴ کشور عربی، یعنی کشورهای عربستان سعودی، امارات متحده عربی، مصر و اردن، گفتگوهایی

جهت ایجاد یک پیمان نظامی از نوع پیمان ناتو انجام گرفته است تا در صورت حمله به یک کشور، سایر کشورهای عضو پیمان وارد عمل شوند. گرچه آمریکا عضو این پیمان نخواهد بود، اما اسرائیل و آمریکا با این کشورها همکاری‌های گسترده‌ای در زمینه تبادل اطلاعات امنیتی و نظامی خواهند داشت. روشن است که هدف از این پیمان، مقابله با جمهوری اسلامی است. همچنین اعلام شده است، این پیمان محدود به این چند کشور نیست و سایر کشورهای عربی نیز می‌توانند به آن بپیوندند. طبق خبرهای منتشر شده‌ی کنونی، گویا نخستین فعالیت آزمایشی مشترک نیز شرکت در جنگ داخلی یمن خواهد بود. به این ترتیب، می‌توان حدس زد، محتوای پیام کشورهای عضو شورای همکاری حوزه خلیج فارس، به ویژه عربستان، برخلاف ادعای روحانی بیش از "تمایل این کشورها به بهبود روابط و حل و فصل سوءتفاهم‌ها از طریق گفتگو" ساده بوده است. به ویژه آن که عربستان اکنون با روی کار آمدن ترامپ امید بیشتری به حمایت‌های همجانبه‌ی آمریکا در پیگیری اهداف خود یافته است.

در مقطع کنونی، حتی اگر نتیجه‌ی سفر روحانی و "گفتگو" با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، از جمله عربستان، در کوتاه مدت بتواند، نتایج ناچیزی به بار آورد، روشن است تا زمانی که کشورهای مدعی ژاندارمی منطقه، از جمله ایران، از سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه‌ی خود دست نکشند، در دراز مدت، حاصلی جز اصطکاک منافع و تنش‌های هر چه بیشتر به بار نخواهند آورد. تاوان سیاست سران اسلام‌گرا و ارتجاعی این کشورها را نیز مردم این کشورها و کشورهای دیگر با جان و هستی خود خواهند پرداخت.

از رژه‌ی مستشاران نظامی تا رژه‌ی فمینیست‌های بورژوا

چندی پیش بود که عکسی از ایزابلا لُوین، وزیر محیط زیست سوئد و دیگر وزرای زن سوئدی در واکنش به عکسی از ترامپ و وزرای مردش در رسانه‌های جهان منتشر شد. هنوز زمان زیادی از این موضوع نگذشته بود که نخست وزیر سوئد، استفان لُفن، و وزیر بازرگانی این کشور به همراه جمعی دیگر از سیاستمداران و مدیران اقتصادی و بانکی برای بستن قرارداد به ایران آمدند. عکسی که در آن صف زنان

یادداشت‌های سیاسی

از رژه ی مستشاران نظامی تا رژه ی فمینیست های بورژوا

"کابینه ی فمینیستی" روسری به سر سوئدی را در حال راه رفتن در مقابل روحانی نشان می دهد، از زوایای مختلف با خشم و انزجار مردم در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های جهان مواجه شد. این حرکت "رژه ی شرم" و در برخی رسانه‌های جهان "رژه ی ننگ" نامیده شد. این اقدام نه تنها در تضاد آشکار با ادعاهای فمینیستی این دولت دارد، بلکه یک دهن کجی به زنان ایران محسوب می‌شود که تحت قوانین ارتجاعی رژیم، از جمله ازپوشش اسلامی اجباری رنج می برند.

اشنقان لُفن، نخست وزیر سوئد، کشوری که بهشت برین سرمایه داری و الگوی موفق این نظام خوانده می شود، اصطلاح "اولین کابینه ی فمینیستی" را در اکتبر ۲۰۱۴ به کابینه اش اطلاق کرد. این کابینه از ۲۴ عضو تشکیل می‌شود که ۱۲ نفر وزیر زن در آن حضور دارند. در سایت رسمی دولت سوئد نوشته شده است که "سوئد اولین کابینه ی فمینیستی در جهان را دارد. این بدین معناست که برابری جنسیتی در اتخاذ تصمیمات و اختصاص منابع ارجحیت دارد. یک دولت فمینیستی مسئولیت دارد که دیدگاه مساوات جنسیتی را در تصمیم گیری ها، چه در عرصه ی ملی و چه در عرصه ی بین‌المللی در وهله ی نخست مد نظر قرار دهد."

در اظهار نامه ی رسمی دولت در رابطه با تعیین سیاست خارجی سال جدید میلادی آمده است: "برنامه ی دولت در سال ۲۰۱۷ تأکیدی ویژه بر تقویت حقوق بشر برای عموم زنان و به ویژه زنانی که در حال فرار و مهاجرت هستند دارد. همچنین تشویق قوانین ضد تبعیض جنسیتی در عرصه ی اقتصاد و خشونت خانگی، در ارجحیت قرار دارند."

اکنون باید از این مدعیان دفاع از برابری زن و مرد سؤال کرد که آیا حق حقوق بشر جهانشمول نیست؟ مگر خودتان اظهار نکردید که سیاست رفع تبعیض جنسیتی در عرصه ی ملی و بین‌المللی در تمام تصمیم گیری ها ارجحیت دارد؟ شما که با گذاشتن روسری و پوشش مطابق میل رژیم جمهوری اسلامی ابتدایی ترین حق زن را، که حق تعیین پوشش است، زیر پا گذاشتید و به قوانین ارتجاعی اسلامی حاکم در ایران تن دادید، چگونه این تناقض در حرف و عمل تان را توجیه می کنید؟ اما از نظر وزیر اروپا و بازرگانی سوئد،

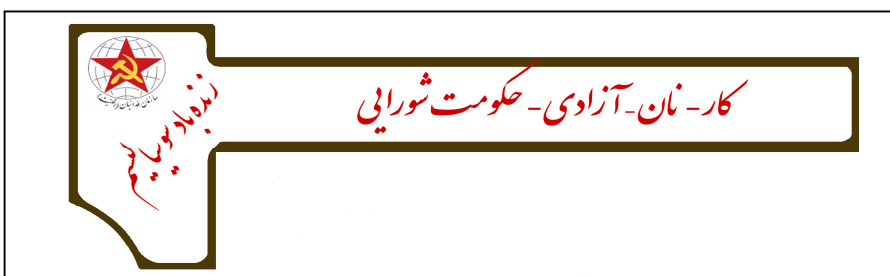
خانم آن لیند، در اینجا هیچ تضاد و تناقضی وجود ندارد. این جمله‌ای است که وی در مصاحبه با روزنامه ی سوئدی افتن بلادت در تاریخ ۱۷ فوریه، در سؤالی که در مورد علت معامله با ایران، کشوری که در آن حقوق بشر و حقوق زنان رعایت نمی شود، مطرح می کند: خانم لیند می گوید: "من هیچ تضادی در اینجا نمی بینم." واقعیت نیز همین می باشد. از نظر نظام سرمایه داری هیچ پرنسپ اخلاقی وجود ندارد و تنها پرنسپیی که حاکم است، کسب سود می باشد.

این امر حتی در مورد وضعیت زنان در خود این کشورها نیز صادق است. اگر قرار بود حقیقتاً از سوی فمینیست های طبقه ی بورژوازی تغییری اساسی در زمینه ی رفع تبعیض جنسیتی حاصل شود، وضعیت در خود این کشور نیز بهتر از وضع کنونی بود. در همین کشور سوئد که در دهه ی شصت ۲۸ درصد نمایندگان مجلس را زنان تشکیل می‌دادند، پس از گذشت حدود ۴۰ سال، هنوز تفاوت دستمزد زنان و مردان، طبق گزارش اداره ی دادرسانی این کشور در سال ۲۰۱۶، به طور متوسط به میزان ۱۳ درصد می باشد. فمینیسم بورژوازی همیشه نگاهش به قدرت و از جایگاه طبقاتی خود حافظ این مناسبات می باشد. به همین دلیل است که برای "اولین کابینه ی فمینیستی جهان" نیز تنها ارجحیتی که وجود دارد، حفظ و افزایش منافع ده ها شرکت سوئدی است که طرف معامله با ایران هستند. دیگر چه اهمیتی دارد که زنان در ایران حق انتخاب آزادانه پوشش ندارند، حق برابر با مردان را در هیچ زمینه‌ای ندارند و از نظر حاکمان مرتجع و قوانین مذهبی و ارتجاعی شان، فقط دستگاه تولید مثل و ارضای نیازهای جنسی مردان، به حساب می آیند.

برای طبقه ی سرمایه دار سوئد و دولت که حافظ منافع این طبقه است، اصلاً اهمیتی ندارد که طرف معامله ی او رژیم دیکتاتوری و مذهبی در ایران است. چه بسا کشورهای دیکتاتوری و کشورهایی که فساد مالی بر آنان حاکم است، منافع سیاسی و

اقتصادی طبقه ی سرمایه دار جهانی را بهتر تأمین می کند، چرا که کارگران حتی حق قانونی برای داشتن تشکل و اعتراض ندارند و سیستم دیکتاتوری جامعه در عمل تضمینی برای کسب سود سرمایه داران است. واقعیت این است که بر همین مینا این رژیم ها تقویت می شوند. یکی از سودآورترین منابع اقتصادی در سوئد، صادرات تسلیحات جنگی، از جمله هواپیماهای جنگی و ناوهای جنگی می باشد. بنابراین ادعای دیگر اشنقان لُفن مبنی بر حفظ صلح جهانی نیز، به همان اندازه ی ادعای سیاست رفع تبعیض جنسیتی، آنجا که در تضاد با منافع بورژوازی قرار گیرد، دروغی بیش نیست. چرا که او نه حاضر است از این صادرات صرف نظر کند و نه اصولاً قادر به چنین کاری است. علاوه بر این سوئد، یکی از صادرکنندگان سیستم‌های جاسوسی به سازمان های امنیت می باشد. عرضه ی سخت افزار و نرم افزارهای شنود تلفنی از سوی شرکت اریکسون با سیستم ردیابی دقیق تلفن همراه، خبری بود که در جریان سرکوب شورش های مردم پس از انتخابات نمایشی سال ۱۳۸۸ خشم مردم معترض را برانگیخت. در تاریخ نیز می‌خوانیم که اولین دستگاه مدرن سرکوب در ایران، نظمی در زمان احمدشاه بود که توسط مستشاران سوئدی تاسیس شد. بنابراین همدستی دولت های حافظ منافع سرمایه داران سوئد با دولت های سرکوبگر در ایران، تجربیات تاریخی مردم این کشور می باشند. برای مردم این سرزمین، حضور هیات مستشاران نظامی و حضور هیات اقتصادی سوئدی با مانتو و روسری، هر دو همدستی دو رژیم به ظاهر کاملاً متفاوت برای حفظ منافع واحد، یعنی منافع طبقات حاکم است.

انداختن عکس توسط زنان کابینه ی سوئد در تقابل و واکنش به تصویر ترامپ و مردان کابینه اش شاید برای دولت سوئد، جنبه ی تبلیغاتی داشته باشد، اما از دیدگاه زنان ایران، فمینیست های دولتی سوئدی، به همان اندازه از ارتجاع دفاع می‌کنند که ترامپ به شکل دیگری این کار را می‌کند. هر دوی این‌ها از منافع طبقاتی خود دفاع می‌کنند. این امر نیز نه ویژه ی ترامپ است و نه اشنقان لُفن، تمام فرمانروایان حاکم در نظام سرمایه داری، با هر ماسک و بزکی، همین کار را کرده و خواهند کرد.



یادداشت‌های سیاسی

بن‌بست سیاست‌های توسعه طلبانه‌ی جمهوری اسلامی

روز ۲۷ بهمن روحانی سفری به عمان و کویت داشت. روحانی هدف از این سفر را "توسعه روابط دو جانبه با این دو کشور" و "بررسی مسایل منطقه و ناآرامی‌های موجود در عراق، سوریه و یمن" عنوان کرد. ۲۰ روز پیش از آن وزیر امور خارجه کویت طی سفری به تهران پیام کتبی امیر این کشور را به روحانی داده بود. محتوای این پیام علنی نگشته است، اما گویی چنان مهم

بوده است که خود روحانی راه سفر را در پیش گرفت. وی پیش از سفر مدعی شد، دولت کویت از سوی ۶ کشور عضو شورای همکاری حوزه خلیج فارس پیامی مبنی بر تمایل این کشورها به بهبود روابط و حل و فصل "سوءتفاهم‌ها" از طریق گفتگو ارسال کرده است.

عربستان سعودی، قطر، امارات متحده

در صفحه ۱۰

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقتت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

دانمارک:

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 736 February 2017

با **سازمان فدائیان (اقتت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۲



تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

تاریخ شروع پخش تلویزیون دمکراسی شورایی روی ماهواره هات برد از ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶

بدین‌وسیله به اطلاع بینندگان و علاقه‌مندان به تلویزیون دمکراسی شورایی می‌رسانیم که تلویزیون ۲۴ ساعته دیدگاه از روز ۲۵ تیرماه برابر با ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶ از ماهواره یاه ست به روی ماهواره هات برد پخش می‌شود؛ تلویزیون دمکراسی شورایی نیز از همین شبکه در روزهای چهارشنبه ساعت نه و نیم شب به وقت ایران و تکرار آن در روز پنجشنبه ساعت نه و نیم صبح برنامه‌های خود را پخش می‌کند.

ساعت و زمان برنامه را به خاطر بسپارید و به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید. اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه به آدرس: www.didgah.tv

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را به‌طور زنده و هم‌زمان مشاهده کنید و همچنین شبکه تلویزیونی دیدگاه از طریق جلوبز www.glwiz.com و کانال ۷۲ نیز قابل دسترسی است.

آدرس ماهواره هات برد **HOT BIRD**

تلویزیون دیدگاه بر روی ماهواره هات برد

ترانسپندر ۹۰- فرکانس ۱۲۵۲۰- عمودی- سیمبل ریت: ۲۷,۵۰۰- اف ای سی: ۳/۴

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی در ایران قرار است:
روزهای چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۸,۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه ها در روزهای:

پنجشنبه هر هفته ساعت ۸,۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی